

اندیشه و گفتار (متن کامل)

اثر

لو سمیونوویچ ویگوتسکی

ترجمه، تدوین و توضیح از

حبیب‌الله قاسم‌زاده

گروه روان‌پزشکی

دانشگاه علوم پزشکی تهران

فهرست

۷	پیش‌گفتار ویراستاران
۱۳	یادداشتی از مترجم فارسی
۲۵	درآمدی بر چاپ انگلیسی (جروم برونر)
۳۷	رشد و تحول اندیشه‌های ویگوتسکی: مقدمه (نوریس می‌نیک)
۶۱	ویگوتسکی در متن (کوزولین)
۹۱	یادداشت‌های توضیحی مربوط به ویگوتسکی در متن
۹۵	پیشگفتار نویسندگان
۹۹	فصل ۱: مسئله و شیوه برخورد
۱۱۲	فصل ۲: مسئله گفتار و تفکر در نظریه پیاژه
۱۷۵	فصل ۳: نظریه ویلیام اشترن درباره رشد و تحول گفتار
۱۸۶	فصل ۴: ریشه‌های تکوینی تفکر و گفتار
۲۱۵	فصل ۵: بررسی تجربی (آزمایشگاهی) شکل‌گیری مفاهیم
۲۸۰	فصل ۶: رشد و تحول مفاهیم علمی در کودکی
۳۸۷	فصل ۷: اندیشه و کلمه
۴۵۳	پس‌گفتاری بر چاپ روسی
۴۶۹	نکات توضیحی و اشاره به پژوهشگران و نظریه‌پردازان در متن روسی کتاب
۴۸۹	نکات توضیحی مربوط به متن انگلیسی
۴۹۳	افزوده‌ها
۵۰۳	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۵۱۳	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۵۲۳	نمایه موضوعی
۵۲۵	نمایه اسامی

یادداشتی از مترجم فارسی

۱.

نخستین ترجمه‌ای که از کتاب *اندیشه و زبان** ویگوتسکی، از زبان روسی (۱۹۳۴) به زبان انگلیسی به عمل آمد، در سال ۱۹۶۲ (و به وسیله انتشارات ام. آی. تی) منتشر شد. این متن، ترجمه فشرده‌ای را از این اثر به نمایش می‌گذارد. **یوجینیا هانفمن** (۱۹۰۵-۱۹۸۳) و **گرتروود واکار** (۱۹۷۳-۱۹۰۴)، مترجمان این اثر، بیش تر در صدد القای مفاهیم کلی از مطالب کتاب برآمده بودند. اگرچه گاه دشواری‌هایی در درک محتوای این کتاب وجود دارد، اما در اکثر موارد منظور ویگوتسکی - البته به شیوه غرب‌پسندانه‌ای - انتقال داده می‌شود. در هر صورت، کار این دو مترجم، به عنوان آغازگر معرفی افکار ویگوتسکی به جامعه انگلیسی‌زبان، کار ارزش‌مندی بوده است و به جرأت می‌توان گفت که آشنایی آمریکاییان با ویگوتسکی، با این اثر آغاز می‌شود. مقدمه پرمایه **جروم برونر** نیز بر نقش و اهمیت این ترجمه افزوده است. به دنبال این اثر و مخصوصاً انتشار مجموعه مقاله‌هایی از ویگوتسکی با عنوان *Mind in Society* که در سال ۱۹۷۸، به همت **مایکل کول** و همکاران او صورت گرفت، توجه درخوری به افکار و آثار ویگوتسکی در غرب به عمل آمد و ویگوتسکی، به تدریج، جایگاه خود را در روان‌شناسی رشد و تحول، روان‌شناسی شناخت و به ویژه ارتباط بین تفکر و زبان پیدا کرد. در فهرستی از برجسته‌ترین روان‌شناسان قرن بیستم که در سال ۲۰۰۲ منتشر شد، رتبه ویگوتسکی ۸۳ از ۱۰۰ بود (هگ بلوم، ۲۰۰۲). اما اگر در حال حاضر این رتبه‌بندی انجام شود، به احتمال قوی، این رتبه بسیار بالاتر خواهد بود. متن انگلیسی ۱۹۶۲، به وسیله نگارنده به فارسی ترجمه و همراه با توضیحات و افزوده‌هایی، در سال ۱۳۶۵ منتشر شد و ارزیابی مثبتی نیز از آن به عمل آمد (سمیعی، ۱۳۶۷).

پس از حدود ۲۴ سال، ترجمه دیگری از این اثر ویگوتسکی (*اندیشه و زبان*)، که به قول **جیمز ورچ**، باید آن را اثری کلاسیک نامید - یعنی اثری که پس از گذشت سالیان دراز، همچنان، مورد توجه است و می‌تواند بینش‌های جدیدی در تبیین ارتباط بین اندیشه و زبان در خواننده به وجود بیاورد - منتشر شد (۱۹۸۶). این ترجمه را **الکس کوزولین** روان‌شناس و روان‌پزشک روسی - آمریکایی که خود از

* با وجود آن که ترجمه دقیق عنوان به روسی «تفکر و گفتار» است، اما از همان آغاز ترجمه این کتاب به انگلیسی، عنوان «اندیشه و زبان» برگزیده شده است. ما هم برای حفظ قرابت، همان عنوان را در متن آوردیم. اما عنوان روی جلد را «اندیشه و گفتار» انتخاب کردیم که هم به عنوان روسی نزدیک‌تر است و هم یادآور این عبارت از گلستان سعدی است که «اول اندیشه، وانگهی گفتار». ح. ق.

ویگوتسکی شناسان برجسته به شمار می‌رود، به عمل آورده‌است و حدود ۱۰۰ صفحه نسبت به ترجمه قبلی بیش تر است. این حجم بیش تر، در بعضی از فصل‌ها نمود بارزتری دارد. به عنوان مثال، فصل مربوط به **پیاژه** (فصل ۲) که در متن ۱۹۶۲، شانزده صفحه بود، در این ترجمه تقریباً سه برابر شده‌است. علاوه بر آن، مقدمه آگاهی‌بخش و مفصل (۴۶ صفحه‌ای) مترجم، بر حجم و ارزش کتاب افزوده‌است. در ترجمه کوزولین، شاهد توضیحات بیش تری درباره برخی از آثار پشتوانه‌ای که ویگوتسکی از آن‌ها استفاده کرده‌است (مانند آثار **مارکس**، **انگلس** و دیگران) هستیم و وی در مقدمه، به سرنوشت و تحویل شماری از ایده‌های ویگوتسکی در دوره پس از او نیز پرداخته‌است.

یکی از نکاتی که ورچ (۱۹۸۷) درباره ترجمه کوزولین مطرح کرده‌است، مسئله آگاهی است. آنچه در متن می‌بینیم، بسیاری جاها از اصطلاح آگاهی (consciousness) استفاده شده‌است که عموماً در برابر واژه روسی *soznanie* به کار برده می‌شود. اما در زبان روسی، اصطلاح دیگری هم وجود دارد که مفهوم آن چیزی شبیه آگاهی از آگاهی (*osoznanie*) است. این اصطلاح در متن، به "وقوف آگاهانه" (*conscious awareness*) ترجمه شده‌است که حوزه محدودتری از آگاهی به معنای عام را دربرمی‌گیرد. ویگوتسکی در صفحه ۱۷۰ متن (با ترجمه کوزولین) می‌نویسد: «منظور ما از آگاهی در این جا وقوف بر فعالیت ذهن است - یعنی آگاهی از آگاهی». بنابراین، به توصیه ورچ، بهتر است این دو مفهوم، یعنی آگاهی که به نظر ویگوتسکی همان فعالیت ذهنی یا هر آنچه را که توأم با آن است دربرمی‌گیرد، و آگاهی از آن (آگاهی از آگاهی)، متفاوت از هم تلقی شوند.

نکته دیگر، خود عنوان کتاب است. عنوان روسی کتاب [МЫШЛЕНИЕ И РЕЧЬ] (*myshlenie i rech*) است که در متن ۱۹۶۲، به *Thought and Language* (اندیشه و زبان) ترجمه شده‌است. در حالی که می‌بایست به *اندیشه و گفتار* ترجمه می‌شد.

تفاوت بین زبان و گفتار در زبان روسی کاملاً مشخص و بارز است: *rech* (گفتار) و *yazyk* (زبان) - همان گونه که به وسیله **دو سوسور** و دیگران مورد تأکید قرار گرفته‌است. علاوه بر این، در برابر واژه *myshlenie* هم به توصیه ورچ بهتر است تفکر یا اندیشیدن قرار داده شود - چون اندیشه ترجمه *mysl* است. ولی در هر حال، کوزولین ترجیح داده‌است همان عنوان متن انگلیسی ۱۹۶۲ را به کار بگیرد. در این باره نباید فراموش کرد که ویگوتسکی از زبان، به مفهوم ساختاری، انتزاعی و رمزگانی آن سخن نمی‌گوید، بلکه از گفتار یا حتی به یک تعبیر، از سخن حرف می‌زند. این تمایز مخصوصاً در تقسیم‌بندی مفاهیم به صورت انتزاعی و عملی یا روزمره (فصل ۶) و نیز در اهمیت دادن به انگیزه در سخن، خود را پدیدار می‌سازد. ویگوتسکی از زبان به فعل در آمده در متن زندگی و بافتار، سخن می‌گوید که خود را عموماً در گفت و گو بروز می‌دهد و نه از زبان انتزاعی ذهنی: یعنی آنچه برای او مهم است، جنبه‌های کاربردی شناختی و راه‌بردشناختی زبان است.

یک سال پس از ترجمه دوم، ترجمه سوم *اندیشه و زبان* نیز از روسی به انگلیسی منتشر شد (۱۹۸۷). این ترجمه به وسیله **نوریس می‌نیک** (Norris Minick) و در قالب مجموعه آثار ویگوتسکی (جلد ۱) با

ویراستاری رابرت. و. ریبِر (Robert W. Rieber)، ارون. س. کارتن (Aaron S. Carton) و با عنوان *مسائل روان‌شناسی عمومی انتشار یافته‌است* - این مجموعه آثار، در ۵ جلد به وسیله انتشارات Plenum به چاپ رسیده‌است. جلد ۱، *اندیشه و زبان* و شش مقاله درباره جنبه‌های مختلف رشد کودک را دربرمی‌گیرد. این جلد، همچنین، پیش‌گفتار جدیدی از **جروم برونر** و مقدمه نسبتاً مفصل و منسجمی از می‌نیک درباره ویگوتسکی و تأثیر آن در روان‌شناسی روسیه را در خود جای داده‌است.

در این جا این سؤال را می‌توان مطرح کرد که با توجه به امتیاز ترجمه کوزولین نسبت به متن ۱۹۶۲، چه ضرورتی برای ترجمه جدیدتری در قالب مجموعه آثار ویگوتسکی وجود داشته‌است. شاید یکی از دلایل، همان قرار گرفتن متن *اندیشه و زبان* در کنار سایر آثار ویگوتسکی باشد. دلیل مهم دیگر این است که ترجمه کوزولین با وجود کامل تر بودن متن نسبت به متن قبلی، هنوز هم نمی‌تواند ترجمه متن کامل روسی به انگلیسی تلقی شود. علت عمده آن، حذف برخی مطالب تکراری است که در فصل‌های کتاب وجود دارد - و شاید به این مسئله برگردد که برخی از مباحث به صورت سخنرانی ارائه و ثبت شده‌است - و نیز خلاصه‌هایی که کوزولین به عمل آورده‌است. چنان‌که گفته شد، ترجمه سوّم را نوریس می‌نیک (با ویراستاری ری‌بر و کارتن) عهده‌دار بوده‌است. می‌نیک برای انجام این کار، یک سال را در مسکو گذراند و در این مدت سعی کرد با روان‌شناسانی که خود را میراث‌دار ویگوتسکی می‌دانستند، از قبیل **واسیلی داویدوف**، **ولادیسلاو لک‌تورسکی** و **ولادیمیر زین‌چنکو** ارتباط برقرار کند و هرچه بیش تر خود را با حال و هوا و شرایط اجتماعی - فرهنگی زمان ویگوتسکی آشنا سازد. بنابراین، بسیاری از جنبه‌های نوشتاری ویگوتسکی با همه ظرایف و باریک‌اندیشی‌ها، تا حدّ ممکن، در این متن دیده شده و ترجمه گشته‌است. در همین راستا، ذهن به‌عنوان یک مقوله عمیقاً تاریخی نگریسته می‌شود که باید در متن کارکردی مورد بررسی قرار گیرد. تفاوت ویگوتسکی با پیازه تنها در خصوص جهانی‌انگاشته‌شدن یا نشدن مراحل رشد و یا تفاوت ویگوتسکی با **چامسکی** تنها در همگانی تصور کردن یا نکردن رمزگان زبانی خلاصه نمی‌شود، بلکه در نقش سیر و تحول تاریخی - فرهنگی گفتار و شکل‌گیری معنا در مراحل مختلف تکوین نوعی و تکوین فردی و در گشتارهایی نگریسته می‌شود که در تعامل‌های مختلف بین اندیشه و زبان در روند زندگی روزمره و آموزش مدرسه‌ای اتفاق می‌افتند.

۲.

در ترجمه جدید فارسی، متنی که به‌عنوان منبع اصلی انتخاب شده‌است، همان متن انگلیسی می‌نیک است که باید آن را کامل‌ترین متن ترجمه‌شده از روسی تلقی کرد. این ترجمه (ی انگلیسی) را می‌توان تا حدّ زیادی تابع متن دانست. اما این تابعیت، گاه درک مطلب را دشوار کرده‌است و از روانی و سلاست جمله‌ها کاسته‌است. علاوه بر آن، غلط‌های چاپی نسبتاً فراوان و حتی فهم نادرست برخی از مفاهیم در این متن وجود دارد. ولی به هر حال، می‌توان ادعا کرد که ترجمه کاملی از اثر ویگوتسکی در این کتاب ارائه شده‌است. در

مقام مقایسه با این متن، می‌توان گفت که کوزولین ترجمه را بر مبنای مفهوم و با زبانی روشن و قابل درک تری انجام داده‌است. شاید علت آن، آشنایی بیش‌تر او با چه‌گونگی سیر و تحول آرای ویگوتسکی بوده باشد. نگارنده برای آن که امانت را در ترجمه فارسی رعایت کند، همان متن می‌نیک را ملاک قرار داده‌است، ولی در مواردی که احساس کرده دشواری‌هایی در درک مطلب وجود دارد، از متن کوزولین و یا حتی از متن ۱۹۶۲ که مورد توجه کوزولین نیز بوده، استفاده کرده‌است و این نوع افزوده‌ها را به صورت «جداگشته» در مواردی که مطلب بیش از دو یا سه سطر بوده است؛ یا داخل کروش در متن قرار داده‌است تا هم امانت در ترجمه حفظ شود و هم روشنگری‌هایی در دریافت معانی به وجود بیاید. به این ترتیب، با وجود اولویت دادن به متن می‌نیک، نگارنده از هر سه متن استفاده کرده و علاوه بر آن، به سایر آثار ویگوتسکی و کلاً اعضای مربوط به ترویکا یا سه همیار (یعنی ویگوتسکی، لوریا و لئون‌تی‌یف) مراجعه نموده تا در صورت امکان از احتمال کژفهمی یا احتمالاً خطا کاسته شود. مراجعه به متون مختلف مخصوصاً از این نظر اهمیت دارد که نگارنده، روسی نمی‌داند و در نتیجه، آشنایی هرچه بیش‌تر با دیدگاه‌ها و شیوه نگارش ویگوتسکی امری لازم و اجتناب‌ناپذیر بوده‌است*.

واقعیت این است که علاوه بر مسئله دشواری ترجمه در انتقال مفاهیم و مسائل علمی و گاه فلسفی و ادبی، آن گونه که در نثر ویگوتسکی خود را نشان می‌دهد، دیدگاه ویگوتسکی، خود، با پیچیدگی‌های زیادی همراه است. شاید دلیل عمده آن، بیان مطالب و مباحث به «زبان‌های» مختلف بوده باشد؛ «زبان‌هایی» که از رشته‌ها و رویکردهای گوناگونی مانند روان‌شناسی، انسان‌شناسی، تاریخ زبان‌شناسی و فلسفه برخاسته بودند. البته باید ادبیات، نقد ادبی، شعر و هنر و تئاتر را هم بر آن افزود. در کنار این پیچیدگی، گاه گفته می‌شود که پاره‌ای از مطالب کتاب - مخصوصاً در فصل ۷ - در کلاس درس یا سخن‌رانی‌ها عنوان شده و یا احياناً بر اساس یادداشت‌های دانش‌جویان تدوین و تنظیم شده‌است. حتی گفته می‌شود که یک یا دو فصل کتاب ابتدا در قالب مقاله بوده و بعد جای فصل یا فصل‌هایی را در کتاب گرفته‌است. بی‌شک، این نوع عوامل و نیز بیماری ویگوتسکی و کوتاهی عمر وی (۱۹۳۴-۱۸۹۶)، جملگی در طرح مسئله و توضیح و تبیین مفاهیم بی‌تأثیر نبوده‌است. اما در کنار این نوع عوامل احتمالی، باید بر منحصربه‌فرد بودن تفکر دیالکتیکی ویگوتسکی تأکید کرد. او این نوع تفکر را وام‌دار مطالعات عمیق خود در فلسفه و تاریخ بود. درحقیقت، او زودتر از زمان خود سخن می‌گفت و بنابراین، به عنوان و مفاهیمی نیاز داشت که چندان آشنا و متداول نبودند، مانند ZPD یا «دامنه قابل دسترسی در رشد» که اتفاقاً به یکی از پژوهش‌پذیرترین موضوع‌ها برای تحقیقات بعدی بدل گشت.

* همکار گرامی سرکار خانم دکتر راحله کرم‌پور، روان‌شناس بالینی رشد کودک و نوجوان، دارای دکترای تخصصی از انستیتو ویگوتسکی مسکو، زمانی که در مسکو مشغول تحصیل بودند، لطف کردند نسخه‌ای از متن کامل *اندیشه و زبان* به زبان روسی را برایم آوردند. ضمن تشکر از ایشان، امیدوارم روزی با همت خود وی و دوستان دیگر، این اثر مهم و کلاسیک، از متن روسی به فارسی برگردانده شود.

کارهایی که حتی با کمک
دیگران نمی‌توانم انجام دهم.

کارهایی که فقط در صورت کمک‌گرفتن
از دیگران می‌توانم انجام دهم.

کارهایی که بدون کمک‌گرفتن
از دیگران می‌توانم انجام دهم.

ZPD

عامل دیگری که به‌طورنسبی در پیچیدگی متن اندیشه و زیان تأثیر دارد، چه گونگی ارجاع و یگوتسکی به منابعی است که مورد توجه و بررسی او بوده‌اند. او در بسیاری موارد، مشخصات این منابع را به‌دست نمی‌دهد و شاید هم نیازی به این کار احساس نمی‌کند؛ به این اعتبار که خواننده باید مثلاً با متن *فاوست* **گوته** یا داستان‌های **تولستوی** و **داستایفسکی** آشنا باشد. این مسئله ارجاع، ظاهراً در فصل ۷ کتاب، بیش‌ازهمه، خود را نشان می‌دهد. درباره این فصل گفته شده‌است منابع آن‌گونه که باید و شاید ذکر نشده‌اند و پاره‌ای از مطالب هم تکرار مطالب قبلی کتاب است. **رنه ون درویر** و **اکاترینا زاورشنوا** (۲۰۱۸) سعی کردند در مقاله‌ای این مشکل را به بیماری و یگوتسکی و نبودن وقت کافی ارتباط دهند. البته در نسخه اولیه‌ای که قسمتهایی از این فصل در آن پیدا شده‌است، نقل‌قول‌ها کاملاً مشخص بوده‌اند. اما ظاهراً در تدوین کتاب فرصت کافی برای این کار نبوده‌است. به‌علاوه، درخصوص تکراری بودن پاره‌ای از مفاهیم، **دیوید کلاگ** (۲۰۲۰) برعکس ون درویر و زاورشنوا معتقد است که در این فصل، سطوح مختلف تفکر، احساس و گفتار درونی که از اساسی‌ترین دست‌آوردهای و یگوتسکی به‌شمار می‌روند، در هم تنیده شده، کلّ وحدت یافته و منسجمی را به‌وجود آورده‌اند.

درهرحال، باید پذیرفت که و یگوتسکی در زمانه‌ای بحرانی - انقلاب اکتبر - زندگی کرد و شرایط اجتماعی و سیاسی خاصی را گذراند و وضع جسمی بحرانی - ابتلای به سل - را تجربه کرد، به‌گونه‌ای که امکان برخورداری از طول عمر متداول را از وی گرفت. به‌یک مفهوم، او زاده شرایط پیرامونی خود بود و

به یک مفهوم از آن شرایط پای فراتر گذاشت. آن گونه که تعیین کنندگی تاریخی - فرهنگی را می پذیرفت، رهایی از متن تاریخی - فرهنگی را نیز - به قول برونر - آزمود. ویگوتسکی جزء آن دسته از متفکرانی است که چند بار متولد می شوند و هر بار سیمای جدیدی پیدا می کنند.

بدون تردید، کسی که در عمر کوتاه خود مرزهای بسیاری از دیدگاه‌ها را در روان‌شناسی درنوردید؛ بسیاری از مفاهیم و سازه‌های نظری را در هم بیامیزد؛ بر تئاتر نقد بنویسد؛ آزمایشگاه روان‌شناسی دایر نماید؛ به خارکوف (خارکیف) سفر کند و در آن جا مرکزی ایجاد نماید؛ پیازه را بخواند و آثار رفتارگرایان آمریکایی را بررسی کند؛ درباره مسافرت علمی به آسیای مرکزی - قرقیزستان و ازبکستان - همراه لوریا با روان‌شناسان گشتالت به بحث بنشیند؛ بر ترجمه کتاب فروید به روسی مقدمه بنویسد؛ لوی - برول را بشناسد؛ با مایوکوفسکی شاعر، آیزنشتاین فیلم‌ساز و کارگردان استانیسلافسکی آشنایی داشته باشد؛ لرمونتوف و پوشکین را بخواند و در اواخر عمر، تحصیل در دانشکده پزشکی را آغاز نماید، باید ظرفیت بسیار بالایی داشته باشد و از قابلیت‌های مختلفی برخوردار باشد و چنان که لوریا گفته او باید یک نابغه و یا آن‌طور که تولمین گفته باید مونتسارت روان‌شناسی باشد!

۳.

وقتی نویسنده، معرف یا مفسری با زوایای زندگی و اندیشه متفکر، دانش‌مند یا صاحب‌نظری آشنا می شود و در این باره به کندوکاو می پردازد، با آن شخصیت، نوعی انس و الفت می گیرد و او را وارد صحنه یا حوزه تفکر و تخیل خود می نماید و ممکن است بسیاری از رگه‌ها و ویژگی‌های منشی، اندیشگی و حتی برخی از "ارزش‌های" آن فرد را درونی سازی کند و یا شاید بخشی از خویشتن خود را بر طبق دانسته‌های خود از آن فرد مفهوم سازی شده بیاراید. ویگوتسکی دارای چنین تأثیری بود. این تأثیر دارای چنان ژرفا و امتدادی بود که در طی دوران زندگی حرفه‌ای خود، هرگز نتوانستم او را از خود جدا کنم. اثر او حتی در عرصه‌هایی که چندان ارتباطی با دیدگاه‌های او ندارند، همچنان تا حدی پرننگ باقی مانده است. با این همه، از ویگوتسکی و دیگر صاحبان اندیشه فراگرفته‌ام که هیچ نظری را بدون نقد و ارزیابی نپذیرم. امروز، وقتی به مفاهیم بنیادی و شیوه‌های نگرشی ویگوتسکی نگاه می کنم، با وجود برخورداری از اصالت، برخی از پیش‌نهاد‌های نظری او را قابل قبول نمی دانم - اگرچه شاید این نوع مفاهیم یا شیوه‌ها حدود صد سال پیش، ممکن بود چندان غیرعلمی به نظر نرسند. به عنوان مثال، ویگوتسکی در جریان رشد کودک، دو سطح طبیعی (زیست‌شناختی) و فرهنگی - روان‌شناختی - تاریخی را از هم متمایز می کند و در خصوص این تمایز، توضیح کافی هم ارایه نمی دهد. امروزه، این نوع جد‌اندازی چندان قابل دفاع به نظر نمی رسد. اما تلاش و کوشش وی برای راه‌یابی به سازوکار ارتباطی بین اندیشه و گفتار (و/یا فکر و زبان) که در این کتاب به تفصیل به آن پرداخته شده است، قابل ستایش است و وفاداری او به روش‌شناسی و روش‌مندی علمی نیز انکارناپذیر است.

از ویژگی‌های بارز شیوهٔ برخورد ویگوتسکی با موضوع ارتباط بین اندیشه و زبان، بررسی دقیق و همه‌جانبهٔ دیدگاه‌های قبلی در این خصوص به‌شمار می‌رود. ویگوتسکی فرضیهٔ یا نظریهٔ خود را از شخص خود آغاز نمی‌کند، بلکه مسئله را در سیر تاریخی و تکوینی بررسی می‌نماید. او همسو با **بلونسکی** روان‌شناس و فیلسوف روسی معتقد بود که «رفتار را می‌توان فقط به‌عنوان تاریخچهٔ رفتار درک کرد» (ویگوتسکی، ۱۹۷۸، ص. ۶۵). بنابراین، ابتدا به سیر تاریخی دیدگاه‌ها نظری می‌اندازد - دیدگاه‌هایی مانند همخوانی‌گرایی، ساختارگرایی، گشتالت و غیره - و بعد سهم آن‌ها را در طرح مسئله و چه‌گونه‌ی پاسخ به آن، به‌دقت یادآور می‌شود. آن‌گاه، نارسایی‌ها و دشواری‌ها را برمی‌شمارد و سپس راه برون‌رفت را نشان می‌دهد. تردیدی نیست این راه برون‌رفت، به معنای حلّ قطعی و همیشگی مسئله نیست، چراکه اولاً خودِ طرح مسئله در طی زمان ممکن است تغییر کند و ثانیاً برای حلّ مسائل، هیچ‌وقت یک راه وجود ندارد، چه‌بسا راه‌های دیگری وجود داشته باشند که "به‌صرفه‌تر" و "فایده‌کننده‌تر" باشند. برای ارزیابی نظریه یا دیدگاه ویگوتسکی می‌توان آن را با نظریه‌ها و نگرش‌های روان‌شناسانی مانند **ژان پیاژه**، **هاینز ورنر**، **ویلیام اشترن**، **کارل بوهرلر**، روان‌شناسان گشتالت، روان‌شناسان رفتارگرا و حتی **فروید** و **بلیولر** و غیره مقایسه کرد و نتیجه‌گیری‌هایی به‌عمل آورد و اصولاً موضوعیت برخورداری از اصطلاح نظریه را در مورد ویگوتسکی مورد بررسی قرار داد، آن‌گونه که مثلاً **مارکس** و **هیلبیکس** در کتاب **سیستم‌ها و نظریه‌های روان‌شناسی (۱۹۷۳)** مطرح کرده‌اند. اما نگارنده نوع دیگری به این موضوع نگاه می‌کند که بیش‌تر جنبهٔ کیفی و یافتاری دارد تا جنبهٔ تاریخی و علمی.

به نظر من، بعضی از نظریه‌ها از دقت و تیزبینی برخوردارند، مانند نظریه‌های **پاولوف**، **اسکینر** و **گاتری**. پاره‌ای نظریه‌ها از ژرفایی‌ها، شگفتی‌ها و فروبستگی‌ها خبر می‌دهند، مانند نظریه‌های روان‌کاوی، روان‌پویایی و دیدگاه‌های خویش‌من محور و هستی‌گرایانه. در برخی از نظریه‌ها پیچیدگی‌ها، تعامل‌ها و پس‌خورها نقش اصلی را ایفا می‌کنند، مانند بسیاری از نظریه‌های پردازش اطلاعات، رایانش و سیبرنتیک. شماری از نظریه‌ها از سادگی و درعین حال از طرح مسائل بسیار مهم علمی در روان‌شناسی برخوردارند، مانند نظریه‌های **پیاژه**، **هاینز ورنر** و عده‌ای از ساختارگرایان مرحله‌محور. نظریه‌هایی هستند که بر مبنای فراهیزی (نوظهوری) و گشتار استوارند، مانند بسیاری از نظریه‌ها که به مقولهٔ آگاهی و زبان می‌پردازند (چامسکی و برخی از عصب‌پژوهان معاصر). نظریه‌هایی نیز وجود دارند که بیش‌تر بر مبنای توپولوژی و بُردار شکل گرفته‌اند، مانند نظریهٔ **کرت لویبن**. اما در کنار این‌ها شاهد نظریه‌هایی هستیم که به نظر من از جهت ریخت‌شناسی، انسجام و تناسب اجزا از یک سو و فراهستگی و گشتار از سوی دیگر می‌توان آن‌ها را "زیبا" تلقی کرد، مانند نظریه‌های روان‌شناسان گشتالت، نظریهٔ **هب** دربارهٔ گروه‌های نورونی و نظریهٔ ویگوتسکی. در این بین، نظریهٔ ویگوتسکی جایگاه خاصی دارد. این نظریه علاوه‌بر ویژگی‌های بالا، از ویژگی استفاده از شعر و ادبیات و کلاً تمثیل سود جسته‌است. کم‌تر کتاب علمی می‌بینیم که در آن به اندازهٔ اندیشه و زبان از این همه شعر و نقل قول و تمثیل و ضرب‌المثل استفاده شده باشد. در نظریهٔ ویگوتسکی، از یک‌سوی سنجش، تجزیه و ترکیب و کمی‌سازی را شاهدیم و

ازسوی دیگر، فلسفه، هنر و زیبایی‌شناسی را. احتمالاً علت این گستردگی، بهره‌جویی از سازوکار فراخیزی و گشتار است که در جریان آن، شاهد پدیداری جنبه‌های تازه‌ای از فرآیند شکل‌گیری‌ها و دگرگونی‌ها هستیم، پدیده‌هایی که برای شناخت آن‌ها باید از معانی و مفاهیم جدیدی سود جست و درعین حال، هم‌آرایی‌ها و هماهنگی‌ها را نیز حفظ کرد. آن‌گاه که ویگوتسکی برای نیروبخشیدن به کلام خود از *گوته* یا *هاینه* یا *پوشکین* یا *تولستوی* یا *ماندلشتام* نقل قول می‌آورد، شاهد این نوع نوپدیداری‌ها یا فراخاستگی‌ها هستیم. "زیبایی"، حاصل این قبیل همسازی‌ها و هم‌آرایی‌هاست.

تمثیلی که ویگوتسکی در تجزیه و تحلیل *اندیشه و زبان* از آن بهره می‌جوید، صرف نظر از درستی یا نادرستی آن، برطبق دیدگاه‌های علمی جدید، جالب و آموزنده است. او معتقد است که تجزیه هر پدیده‌ای تا جایی باید پیش برود که خصوصیت‌های اصلی آن پدیده حفظ شده باشند. ویگوتسکی در این باره، از تجزیه آب به مولکول‌هایی یاد می‌کند که هنوز خصوصیت‌های آب را دارا هستند. اما در تجزیه آب به اتم‌ها که از مولکول‌ها فراتر می‌رود، یکی از خصوصیت‌های اصلی آب که همانا خاموش کردن آتش است، از بین می‌رود و در نتیجه، آب یکی از ویژگی‌های "آب‌بودن" خود را از دست می‌دهد. ویگوتسکی همان استدلال را در گفتار هم به کار می‌گیرد. تجزیه گفتار به واج نمی‌تواند خصوصیت اصلی گفتار را که همان معنامندی و کنش‌مندی است، حفظ نماید - اگرچه در واج‌شناسی این کار حتماً باید صورت پذیرد. او از گفتاری حرف می‌زند که بین انسان‌ها جریان دارد و منشأ اثرگذاری و اثرپذیری و تفهیم و تفاهم است. اگرچه این نوع تمثیل‌پردازی، امروزه، می‌تواند قابل انتقاد و بحث‌برانگیز باشد، اما باید پذیرفت درک مطلب و همراه با آن، نقد مطلب را آسان‌تر می‌سازد.

جولان فکری ویگوتسکی، به‌ویژه، آن‌گاه اوج می‌گیرد که گفتار را به درونی و بیرونی تقسیم می‌کند و در این باره، در تقابل با پیازه قرار می‌گیرد که سیر رشد گفتار را از درون به بیرون ترسیم می‌نماید. ویگوتسکی، برعکس، این سیر را از بیرون به درون می‌داند. از نظر وی، گفتار درونی که برخاسته از گفتار بیرونی و گفتار خودمدارانه است، ساختار و کارکردی مخصوص خود را پیدا می‌کند و تبدیل می‌شود به گفتاری برای خویشتن که به همان اندازه گفتار بیرونی و شاید مهم‌تر از آن، در تفکر نقش ایفا کند. این نوع گفتار، آکنده از معنای شخصی، هیجانی و بافتاری است و قواعد دستوری در آن، چندان رعایت نمی‌شود، چراکه نهاد جمله یا کلام برای شخص معلوم است و آنچه پردازش و پرورده می‌شود، خبر نهفته در آن است. در امتداد این نوع تفسیر در نقش‌پردازی گفتار، ویگوتسکی با الهام گرفتن از *پولهان* و دیگران، معنا را دارای دو لایه در نظر می‌گیرد و از آن به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین دست‌آوردهای خود در تحلیل ارتباط بین اندیشه و زبان بهره‌مند می‌شود. از نظر او، کلمه، هم دارای معنای نسبتاً ثابت است و به همین اعتبار در ذهن‌ها تناظر ایجاد می‌کند و افراد را به درک تقریباً مشترکی می‌رساند و هم دارای مضمون یا معنای متحرک است که بسته به بسیاری از عوامل فرهنگی، شخصی، بافتاری و هیجانی - عاطفی، مورد پردازش قرار می‌گیرد و چه‌بسا در تفسیر آن، تفاوت‌هایی بین افراد وجود داشته باشد. بخش مهمی از شعر و ادبیات عمدتاً از این نوع گفتار برخاسته است.

۴. اشاره به چند اصطلاح مهم

۴-۱. در متن‌های انگلیسی اندیشه و زبان و آثار دیگر ویگوتسکی، از اصطلاح (intellectual و intellect) فراوان استفاده شده است. گاه منظور از آن، هوش و هوش‌مندی و گاه فکر یا اندیشه و گاهی نیز عقل یا فعالیت عقلانی است. شاید بتوان اصطلاح کلی اندیشگی یا اندیشه‌پردازی را در آن‌باره به کار گرفت.

۴-۲. منظور ویگوتسکی از اصطلاح اوتیسم (در خودماندگی) در نظریه بلویلر، بیش‌تر تأکید بر جنبه جهت‌نیافتگی اندیشه است تا بتواند آن را در مقابل اندیشه جهت‌یافته برای حل مسئله قرار دهد. در این‌جا، مفهوم آسیب‌شناختی آن چندان مورد توجه نبوده است.

۴-۳. در متن منظور از empirical، تجربی به معنایی نزدیک به عملی است، و نه تجربی به معنای آزمایشی یا آزمایشگاهی.

۴-۴. در متن کتاب، مرتب به اصطلاح "انسان ابتدایی" برمی‌خوریم که امروزه، چندان کاربردی ندارد. ولی ویگوتسکی، همسو با بسیاری از انسان‌شناسان آن دوره، از قبیل لوی-برول، از این اصطلاح استفاده می‌کند.

۴-۵. در ترجمه اصطلاح *speech* انگلیسی یا *rech* روسی، در زبان فارسی "گفتار" قرار داده شده است. در این ترجمه نیز در بیش‌تر موارد، "گفتار" به کار گرفته شده است تا تمایز خود را با "زبان" حفظ کند. اما در مواردی می‌توان به جای گفتار، از کلام، بیان، زبان و مخصوصاً سخن استفاده کرد - به‌ویژه در ترکیب‌هایی مانند *oral speech*.

برای آشنایی با ویگوتسکی، بهترین منبع همان متن کتاب اندیشه و گفتار است. اما مطالعه دقیق مقدمه‌های می‌نیک و کوزولین، پیش‌گفتار برونر و پس‌گفتار لوریا و نیز مراجعه به توضیحاتی که در پایین صفحه‌ها و در قسمت افزوده‌ها داده شده است، جملگی می‌توانند در آماده‌سازی برای درک محتوا و نیز پی‌بردن به اهمیت و جایگاه ویگوتسکی در روان‌شناسی و علوم شناختی، بسیار مؤثر واقع شوند. به‌علاوه، برای آن‌که خوانندگان در جریان معرفی ویگوتسکی در ایران قرار بگیرند، می‌توانند به سه منبع زیر نیز مراجعه کنند:

۱. انگیزه، اندیشه و گفتار: روان‌شناسی و نوروپسیکولوژی زبان از دیدگاه ویگوتسکی و لوریا (مجموعه مقاله). تهران: انتشارات ارجمند، ۱۴۰۰. (حبیب‌الله قاسم‌زاده).

2. Ghassemzadeh. H. (2019). *Explorations in Cognitive Science and Vygotskian Psychology*. Lambert.

۳. منظومه دانش پژوهی ویگوتسکی: نظریه‌ها و دست‌آوردها (مجموعه مقالات). تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۹۴. (بهر روز عزب‌دفتری).

در پایان، مایلم مراتب تشکر و قدردانی خود را از سرکار خانم دکتر فاطمه شفیعی، زبان‌شناس شناختی که در بازخوانی متن ترجمه، نکات اصلاحی بسیاری را یادآور شدند، ابراز کنم. شیوه نقطه‌گذاری و رسم‌الخط که در این متن مورد استفاده قرار گرفته است، چه بسا مورد تأیید اهل فن نباشد. تلاش من، علاوه بر درک مطالب، تمرکز بر فرآیند مطلب‌خوانی نیز بوده است. از مدیریت و همکاران انتشارات ارجمند نیز که توجه ویژه‌ای در امر چاپ و نشر این کتاب از خود نشان دادند، سپاس گزارم.

ح. ق.

۱۴۰۲

تهران

منابع و کتاب‌شناسی

الف. فارسی

سمیعی، ا. نقد و معرفی کتاب تفکر و زبان. مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۱۳۶۷، ۱۱۰-۱۰۲.

کوزولین، ا. روان‌شناسی ویگوتسکی: سیر و تحول اندیشه‌ها. تهران: انتشارات ارجمند، ۱۳۸۱. (ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده).

لوریا، ا. ر. تکوین ذهن (زندگی‌نامه لوریا- گزارش شخصی از روان‌شناسی در "شوروی"). تهران: انتشارات ارجمند، ۱۳۸۰/۱۳۷۳. (ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده).

ویگوتسکی، ل. س. اندیشه و زبان. تهران: انتشارات ارجمند، ۱۳۹۹/۱۳۶۵. (ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده).

ویگوتسکی، ل. س. روان‌شناسی هنر. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۷. (ترجمه بهروز عزب‌دفتری).

ویگوتسکی، ل. س. ذهن و جامعه. انتشارات فاطمی، ۱۳۸۲. (ترجمه بهروز عزب‌دفتری).

ب. انگلیسی

Bruner, J. (1985). Vygotsky: A historical and conceptual perspective. In J. V. Wertsch (Ed). *Cculture, communication, and cognition: Vygotskian perspectives*. Cambridge: Cambridge University Press.

Cole, M. (1990). Back to the future: Translating Vygotsky. *Contemporary Psychology*, Vol. 35, No. 6, 531-553.

Ghassemzadeh, H. (2019). *Explorations in cognitive science and Vygotskian psychology*. Mauritius: Lambert Academic Publishing.

Ghassemzadeh, H. (2012). Some Vygotskian explorations in Iran. *Vygotsky Studies- Supplementary*. Vol. No. 2. November, 45- 49 (in Japanese).

Ghassemzadeh, H. (1992). The integrative aspect of activity in a Vygotskian perspective. In J. Kastaskova (Ed.) *Psychological development and personality formative processes. Proceedings of the 10th Prague International Conference*. Prague, Institute of Psychology.

- Ghassemzadeh, H. (2005). Vygotsky's mediational psychology- A conceptualization of culture, signification and metaphor. *Language Sciences*, 27, 281-300.
- Ghassemzadeh, H. (2009). Vygotsky in Iran: A personal account. *Cultural- Historical Psychology*. 4, 7-9.
- Ghassemzadeh, H., Posner, M. I., & Rothbalt, M. K. (2013). Contributions of Hebb and Vygotsky to an integrated science of mind. *Journal of the History of the Neurosciences*, 22, 292-306.
- Kellogg, D. (2020). Commentary: On the originality of Vygotsky's "Thought and Word". *Mind, Culture and Activity*. <https://doi.org/10.1080.107490392020.1711775>
- Kozulin, A. (1986). The concept of activity in Soviet psychology: Vygotsky, his disciples and critics. *American Psychologist*, 41, 264-274.
- Kozulin, A. (1990). *Vygotsky's psychology- A biography of ideas*. New York: Harvester.
- Luria, A. R. *The making of mind: (A personal account of Soviet psychology)*: Cambridge: Harvard University Press.
- Marx, M. H. & Hillix, W. A. (1973). *Systems and theories in psychology*. New York: McGraw-Hill.
- Morin, A. (1990). Inner speech as a mediator and self- awareness, self-consciousness, and self-knowledge: A hypothesis. *New Ideas in Psychology*. 8. 337-356.
- Van Der Veer, R. & Zavershenva, E. (2018). The final Chapter of Vygotsky's thinking and speech: A Reader's guide. *J Hist Behav Scien*. 54, 101-116.
- Van der Veer, R. & Yasnitsky, A. (2011). Vygotsky in English: What still needs to be done. *Integr Psych Behav*. 45, 475-493.
- Vygotsky, L. S. & Luria, A.R. (1993). *Studies on the history of behavior: Ape, primitive, and child*. Hillsdale, N. J. : Lawrence Erlbaum.
- Vygotsky, L. S. (1978). *Mind in Society*. Cambridge: Harvard University Press.
- Vygotsky, L. S. (1987). *The collected works of L. S. Vygotsky- vol.1. Problems and general psychology*. Edited by R. W. Rieber & A. S. Carton. New York: Plenum Press.
- Vygotsky, L.S. (1962). *Thought and language*. Cambridge: The MIT Press. (Translated by E. Hanfmann & G.Vakar).
- Vygotsky, L. S. (1986). *Thought and language*. Cambridge: The MIT Press. (Translatody by A. Kozulin).
- Yaroshevsky, M. (1980). *Lev Vygotsky*. Moscow Progress Publisher.
- Yasnitsky, A. & Van Der Veer, R. (2016). *Revisionist revolution in Vygotsky studies*. London:Routledge.
- Wertsch, J. (1987). Vygotsky's classic. *Contemporary Psychology*, Vol. 32, No. 11. 932-934.

فصل ۱

مسئله و شیوه برخورد

نخستین موضوع قابل بحثی که باید در تجزیه و تحلیل تفکر و گفتار* با آن روبه‌رو شویم، ارتباط بین کارکردهای مختلف ذهنی و ارتباط بین صور مختلف فعالیت آگاهی است. این موضوع، در بسیاری از مسائل روان‌شناسی، از نقشی بنیادین برخوردار است. مسئله محوری در تجزیه و تحلیل تفکر و گفتار، ارتباط اندیشه با کلمه است. بقیه مسائل، همه، ثانویه و از لحاظ منطقی تابع این مسئله هستند و تازمانی که این مسئله اساسی حل نشده است، حتی نمی‌توان آن‌ها را به طرز درستی مطرح کرد. جای شگفتی و تعجب است که مسئله ارتباط بین کارکردهای مختلف ذهنی، تقریباً به‌طور کامل، ناپژوهیده باقی مانده است و در واقع، برای روان‌شناسی معاصر، مسئله جدیدی است.

اما خود مسئله تفکر و گفتار مسئله جدیدی نیست. برعکس، به اندازه خود روان‌شناسی قدمت دارد. در حالی که مسئله ارتباط اندیشه با کلمه، به‌عنوان آشفته‌ترین و رشدنا یافته‌ترین جنبه مسئله، همچنان، باقی مانده است. صور تحلیلی جزءنگرانه و کارکردی که روان‌شناسی را در دهه گذشته زیر سلطه خود گرفته بود، به تجزیه کارکردهای روانی به‌عنوان فرآیندهایی جدا از هم منتهی شد. متناسب با این گرایش، و به‌منظور مطالعه فرآیندهای مجزاً، جداگشته و انتزاعی، روش‌های روان‌شناختی و راه‌بردهای پژوهشی به‌وجود آمده و نشو و نما پیدا کرده‌اند؛ ولی مسئله روابط بین کارکردهای مختلف ذهنی - مسئله سازمان‌یافتگی آن‌ها در ساختار یک‌پارچه آگاهی - در قلمرو پژوهش قرار نگرفته است.

البته، در این اظهار نظر که آگاهی کلیتی است واحد و کارکردهای جداگانه آن در عمل (فعالیت) به هم پیوند می‌خورند، چیز جدیدی وجود ندارد. اما به‌طور سنتی، این ماهیت وحدت‌یافته آگاهی - پیوندهای بین کارکردهای ذهنی - به‌عنوان امری مسلم در تاریخ روان‌شناسی تلقی شده است، بدون آن که موضوع

* مطابق آنچه در فرهنگ‌های اختصاصی (واژگان) فارسی متداول است، معادل "گفتار" در برابر کلمه روسی *rech* و کلمه انگلیسی *speech* قرار داده شده است. اما در بسیاری موارد می‌توان معادل "سخن" را در این باره به کار گرفت. به نظر می‌رسد این معادل، به مفهوم روسی *rech* نزدیک‌تر باشد. ح. ق.

پژوهش تجربی قرار گرفته باشد. دلیل این امر، موقعی آشکار می‌شود که خود را در جریان یک فرض ضمنی و ناآشکار مهمی قرار دهیم: فرضی که به صورت جزئی از مبنای پژوهش روان‌شناختی درآمده است. این فرض (چیزی که هیچ وقت به روشنی صورت‌بندی نشده و کاملاً نادرست است) این است که پیوندها یا حلقه‌های بین کارکردهای ذهنی، ثابت و غیرقابل تغییرند: یعنی تغییری در روابط بین ادراک و توجه، حافظه و ادراک، و اندیشه و حافظه ایجاد نمی‌شود. برآیند ضمنی این فرض آن است که می‌توان روابط بین کارکردها را ثابت تلقی کرد و ضرورتی ندارد که در مطالعاتی که خود کارکردها مورد توجه قرار می‌گیرند، این روابط جایی داشته باشند. چنان که در پیش‌گفتیم نتیجه این شده است که مسئله روابط متقابل کارکردی در روان‌شناسی امروزی، عمدتاً ناپژوهیده باقی مانده است.

این امر، ناگزیر، اثری جدی بر رویکرد به مسئله تفکر و گفتار داشته است. هر نوع بررسی درباره تاریخچه این مسئله در روان‌شناسی، بلافاصله، آشکار می‌سازد که این موضوع محوری، یعنی مسئله ارتباط بین اندیشه با کلمه، همواره، مورد غفلت قرار گرفته است.

کوشش برای حل مسئله تفکر و گفتار، همیشه بین دو قطب افراطی در نوسان بوده است: یعنی بین همسانی یا آمیختگی کامل اندیشه و کلمه از یک سوی و جداسازی مابعدطبیعی، مطلق و کامل آن دو، و قطع ارتباط آن‌ها از سوی دیگر. نظریه‌های تفکر و گفتار، همیشه، در یکی از این دو حالت ظاهر فریب به دام افتاده بودند. این نظریه‌ها، یا شکل ناب یکی از این دیدگاه‌های افراطی را مطرح می‌کردند و یا با قرار گرفتن در وضعیتی بینابینی و حرکت مداوم در بین دو قطب، درصدد ایجاد پیوندی در بین آن‌ها برمی‌آمدند.

اگر با این ادعای قدیمی که اندیشه «گفتار بدون صداست» کار خود را آغاز کنیم، می‌توان سابقه گرایش نخستین - یعنی گرایش همسان‌پنداری تفکر و گفتار - را در روان‌شناسی معاصر آمریکایی یا بازتاب‌شناسی [روسی] ریشه‌یابی کرد. روان‌شناسان معاصر آمریکایی یا بازتاب‌شناسان، اندیشه را بازتابی می‌دانند که در جزء حرکتی آن، بازدارای ایجاد شده باشد. در این نظرگاه‌ها نه تنها حل مسئله ارتباط بین اندیشه و کلمه، بلکه طرح خود مسئله، ناممکن می‌شود. اگر بپذیریم که اندیشه و کلمه، همسان‌اند و اگر آن‌ها یک چیز واحدند، پس در آن صورت، تحقیقی نمی‌تواند درباره ارتباط آن دو، صورت پذیرد. نمی‌توان ارتباط چیزی را با خود آن چیز، مورد بررسی قرار داد. بنابراین، مسئله از همان آغاز، حل‌ناشدنی باقی می‌ماند و موضوع اصلی، کنار گذاشته می‌شود.

دیدگاه‌هایی که معرف قطب دیگر به‌شمار می‌روند، یعنی تفکر و گفتار را مستقل از هم می‌انگارند، مسلماً برای حل مسئله، در وضعیت بهتری قرار دارند. به‌عنوان مثال، نمایندگان مکتب وورتس‌بورگ سعی می‌کنند اندیشه را از تمامی عوامل حسی و از آن جمله، کلمه رها سازند. در این جا پیوند بین اندیشه و کلمه، صرفاً ارتباطی بیرونی، تلقی می‌گردد. گفتار، بیان بیرونی اندیشه و پوشش آن شمرده می‌شود. البته، در این چهارچوب می‌توان مسئله ارتباط بین اندیشه و کلمه را مطرح کرد و کوششی در جهت حل آن به‌عمل آورد.

اما این رویکرد، رویکردی که چندین گرایش مختلف روان‌شناسی در آن شریک‌اند، همه‌جا در حل این مسئله با شکست روبه‌رو می‌شود. حتی در نهایت، در طرح مناسب مسئله نیز ناکام می‌ماند. اگرچه در این گرایش‌ها مسئله مورد توجه قرار می‌گیرد، اما به‌جای باز کردن گره، آن را می‌بُرند [به‌جای پیدا کردن جواب، صورت مسئله را پاک می‌کنند]. تفکر کلامی، به عناصر خود تجزیه می‌شود، یعنی به دو عنصر اندیشه و کلمه تجزیه می‌شود و بعد، این عناصر به‌عنوان آحاد بیگانه و بی‌ارتباط با هم تلقی می‌شوند. وقتی مشخصات چنین تفکری (یعنی تفکر مستقل از گفتار) و گفتار جدا از تفکر بررسی شد، آن‌گاه، سعی می‌شود پیوندی بین آن دو بازسازی گردد و تعاملی بیرونی (ظاهری) و افزارگونه بین این دو فرآیند برقرار گردد.

به‌عنوان مثال، بررسی اخیر درباره‌ی ارتباط بین این کارکردها به این یافته انجامید که فرآیندهای مرتبط با گفتار، نقشی مهم در آماده‌سازی فرآیند فکری^{۳۱}، مخصوصاً در بهبود درک آزمودنی از مطالب دشوار کلامی دارد. نتیجه‌ی این بررسی آن بود که گفتار درونی در تحکیم مطالب در حافظه اثر می‌گذارد و کمک می‌کند که مواد یادگیری در ذهن «نقش ببندند». به این ترتیب، وقتی گفتار درونی در فرآیندهای فعال در ادراک اثر می‌گذارد، آزمودنی می‌تواند به‌واسطه‌ی آن، بین آن‌چه در جریان اندیشه مهم تلقی می‌شود، از غیرمهم تمیز دهد و این تمایز را درک و احساس نماید. همچنین، معلوم شد که گفتار درونی در انتقال از اندیشه به گفتار بیرونی، در نقش عامل راه‌انداز عمل می‌نماید.

چنان‌که این نمونه نشان می‌دهد، وقتی پژوهشگر ساختار یک پارچه‌ی روان‌شناختی مربوط به تفکر کلامی را به عناصر سازنده‌ی خود تجزیه می‌کند، به‌ناچار باید بین این عناصر، ارتباطی کاملاً بیرونی برقرار سازد، گویی که با دو شکل کاملاً ناهمگن فعالیت که دارای هیچ‌گونه پیوند درونی نیستند، سروکار دارد. آنان که معرف این گرایش دوم هستند، در مقایسه با افراد معرف گرایش اول، از این امتیاز برخوردارند که حداقل، مسئله ارتباط بین تفکر و گفتار را مطرح می‌سازند. اما ضعف این رویکرد در آن است که بیان مسئله در آن نادرست است و بنابراین، هرگونه امکانی برای حل درست آن، از بین می‌رود. این ناتوانی در بیان درست مسئله، تابع مستقیم روش تجزیه کل به عناصر است، روشی که امکان بررسی ارتباط درونی اندیشه با کلمه را از بین می‌برد. پس، مسئله اصلی، روش [علمی] است. اگر می‌خواهیم که برای رسیدن به پاسخ، موفق عمل کنیم، باید این موضوع را روشن سازیم که برای بررسی آن [یعنی ارتباط درونی اندیشه با کلمه] از چه روش‌هایی باید استفاده نماییم.

تحقیق درباره‌ی هر نوع ساختار ذهنی، مستلزم تجزیه و تحلیل است. اما این تجزیه و تحلیل ممکن است دو شکل اساساً متفاوتی پیدا نماید. همه‌ی ناکامی‌هایی را که پژوهشگران در حل مسئله تفکر و گفتار تجربه کرده‌اند، می‌توان ناشی از اتکای آنان به شق نخست از این دو شکل تجزیه و تحلیل دانست. به نظر ما شکل دوم تنها روش موجود برای حرکت به سمت حل واقعی این مسئله است.

نخستین شق این دو شکل تحلیل، با تجزیه کل‌های پیچیده ذهنی به عناصر آغاز می‌شود. این شیوه تحلیل را می‌توان با تجزیه شیمیایی آب مقایسه کرد که در آن، آب به هیدروژن و اکسیژن تجزیه

می‌شود. ویژگی اصلی این شکل تحلیل، این است که عناصر به دست آمده، دارای ماهیتی متفاوت از کلی هستند که از آن پدید آمده‌اند. این عناصر فاقد خصوصیت‌هایی هستند که درون مایه کل را تشکیل می‌دهند و در عین حال، دارای خصوصیت‌هایی هستند که در کل وجود ندارند. وقتی شیوه برخورد کسی با مسئله تفکر و گفتار، به صورت تجزیه آن به عناصر باشد، در واقع، روشی را پیش می‌گیرد که برای تبیین علمی مشخصات آب، یعنی قابلیت آن برای خاموش کردن آتش و یا تابعیت آن مثلاً از قانون ارشمیدس، به تجزیه آب به هیدروژن و اکسیژن متوسل می‌شود. این فرد، با کمال تأسف، در خواهد یافت که هیدروژن قابل اشتعال است و اکسیژن به عمل احتراق کمک می‌کند. او هرگز نخواهد توانست از طریق تحلیل خصوصیت‌های عناصر، ویژگی‌های کل را توضیح دهد. به همان ترتیب، روان‌شناسی‌ای که تفکر کلامی را به عناصر خود تجزیه می‌کند تا بتواند مشخصات آن را تبیین کند، به وحدتی که مشخصه کل است، دست نخواهد یافت. وقتی کل به عناصر خود تجزیه می‌شود، این مشخصات از بین می‌روند. در این حالت، محقق چاره‌ای ندارد جز این که برای بازسازی این مشخصات، در صدد یافتن اشکال بیرونی (ظاهری) و افزارگونه تعامل بین عناصر برآید [و به شیوه‌ای کاملاً گمان‌پردازانه، درباره مشخصات از دست‌رفته کل توضیح دهد].

این فرآیند را نمی‌توان شکلی از تجزیه و تحلیل به معنای راستین کلمه دانست، چرا که نتایجی به بار می‌آورد که فاقد مشخصات کل است. به هیچ وجه، نمی‌توان آن را «تجزیه و تحلیل» مربوط به مسئله‌ای دانست که قرار است موضوع بررسی باشد. در واقع، به یک معنی، می‌توان آن را ضد تجزیه و تحلیل راستین دانست. فرمول شیمیایی آب، ارتباطی تنگاتنگ با همه مشخصات آب دارد و در همه اشکال آن کاربرد دارد. این فرمول کمک می‌کند مشخصات آب را، آن گونه که در اقیانوس‌های عظیم و یا در یک قطره باران متجلی می‌شوند، درک کنیم. اما تجزیه آب به عناصر خود، نمی‌تواند تبیینی از این مشخصات فراهم بیاورد. این رویکرد را می‌توان به عنوان روشی برای حرکت به سوی سطح کلی‌تری تلقی کرد و نه روشی برای تجزیه و تحلیل در معنای اصلی خود، و وسیله‌ای برای تجزیه به معنای واقعی کلمه. این رویکرد نمی‌تواند پرتوی بر ویژگی‌های اختصاصی و جنبه‌های مختلف ارتباط بین اندیشه و کلمه که ما در زندگی روزمره با آن روبه‌رو می‌شویم، بیافکند و نیز این رویکرد نمی‌تواند سیر تحول پدیده را از شکل‌گیری اولیه آن در کودکی تا تنوع و چندگانگی آن در مراحل بعدی دنبال نماید.

در واقع، این نوع تحلیل را که در طی آن خصوصیت‌های کل از بین می‌روند، نمی‌توان تحلیل به معنای درست کلمه دانست. آنچه این‌جا شاهد آن هستیم، بیش‌تر تعمیم است تا تحلیل. فرمول شیمیایی آب، هم آب در اقیانوس‌های عظیم را برای ما توضیح می‌دهد و هم آب در یک قطره آب را. به همین دلیل است که در تجزیه آب به عناصر خود، به مشخصات کلی آب پی می‌بریم و نه به ویژگی‌های اختصاصی آب.

ماهیت متناقض این شکل از تحلیل، به وضوح، خود را در پژوهش‌های روان‌شناختی نشان می‌دهد. به‌جای آن که تبیینی دربارهٔ مشخصات عینی واحد مطالعاتی که مورد علاقهٔ ماست فراهم آورد، این واحد را تابع اصول پدیده‌های کلی تری می‌کند. بدین معنی که واحد کلی یک پارچه، تابع اصول و قوانینی تلقی می‌شود که فقط امکان تبیین آن‌چه را که در مورد همهٔ پدیده‌های گفتاری و یا در مورد همهٔ تظاهرات (فرانموده‌های) فکری، یعنی گفتار و تفکر به‌عنوان کلیت‌های انتزاعی، مشترک است فراهم می‌آورد. به سبب آن که این کار باعث می‌شود که پژوهشگر ماهیت یک پارچه و وحدت یافتهٔ فرآیند مورد مطالعه را ندیده بگیرد، این نوع تجزیه و تحلیل، به تصورات عمیقاً نادرستی می‌انجامد. به‌جای روابط درونی کلّ وحدت یافته، روابط بیرونیِ افزارگونه‌ای بین دو فرآیند ناهمگن می‌نشیند.

نتایج منفی این نوع تجزیه و تحلیل، هیچ‌جا بارزتر از تحقیق دربارهٔ تفکر و گفتار خود را نشان نمی‌دهند. کلمه قابل مقایسه است با یاختهٔ زنده، از این نظر که کلمه، واحد آوا و معنایی است که در شکل سادهٔ خود، تمامی مشخصات پدیدهٔ یک پارچهٔ تفکر کلامی را دربرمی‌گیرد. شکلی از تجزیه و تحلیل که کلّ را به عناصر خود تقسیم می‌کند، در واقع، کلمه را به دو جزء تجزیه می‌نماید. بنابراین، محققانی که علاقه‌مند به بررسی پدیدهٔ تفکر کلامی است، ناگزیر بین این دو جزء متشکله، پیوند همخوانیِ افزارگونه و بیرونی برقرار خواهد کرد.

برطبق نظر یکی از مهم‌ترین نمایندگان زبان‌شناسی معاصر، آوا و معنای کلمه، دو عنصر جدا از هم‌اند. آن دو، در نشانه، وحدت پیدا می‌کنند، اما در جدایی کامل از یک‌دیگر، در کنار هم به سیر خود ادامه می‌دهند. تعجب آور نیست که این نظرگاه نتوانسته‌است در بررسی آوا و معنا، نتایجی جز نتایج تأسف‌بار پدید بیاورد. آوای جدا از معنا همهٔ ویژگی‌های منحصر به فردی را که مشخصهٔ صدای گفتار انسانی است، ویژگی‌هایی که این نوع صدا را از سایر صداهای موجود در طبیعت متمایز می‌سازد، از دست می‌دهد. کاربرد این نوع تحلیل در حوزهٔ تفکر کلامی باعث شده‌است که فقط مشخصات فیزیکی و ذهنی این گونه صداهای بی‌معنا، مشخصاتی که در همهٔ صداهای موجود در طبیعت مشترک است، مورد مطالعه قرار گیرد. آن‌چه مختص این شکل خاص از صداست، ناپژوهیده باقی مانده‌است. در نتیجه، این نوع تحقیقات نتوانسته‌است توضیح دهد که چرا چنین صدایی که دارای ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی خاصی است، در گفتار انسان وجود دارد، یا کارکرد این صدا، به‌عنوان جزئی از گفتار، چه‌گونه است. به‌نحوی مشابه، بررسی معنا به‌عنوان بررسی مفهوم، مفهومی که در جدایی کامل از بستر مادی خود شکل می‌گیرد و رشد پیدا می‌کند، تعریف شده‌است. شکست معناشناسی و آواشناسی کلاسیک، تا حدّ زیادی، نتیجهٔ مستقیم این گرایش به جداسازی معنا از صدا و تجزیهٔ کلمه به عناصر جداگانه بوده‌است.

این تجزیهٔ گفتار به آوا و معنا، اساسی برای بررسی رشد و تحوّل گفتار کودک نیز پدید آورده‌است. اما این‌جا نیز، حتّی تجزیه و تحلیل کامل تاریخچهٔ آواشناسی در کودک، نمی‌تواند وحدتی بین این دو پدیده ایجاد کند. به‌همان ترتیب، بررسی رشد و تحوّل معنای کلمه در کودک، محققان را به تاریخچهٔ

خودپو و مستقل فکر کودک رهنمون شده است. این تاریخچه، هیچ ارتباطی با رشد و تحول آواشناختی در کودک ندارد.

به نظر ما برای پیش‌برد نظریه‌های تفکر و گفتار، شکل کاملاً متفاوتی از تجزیه و تحلیل ضرورت دارد. این شکل از تجزیه و تحلیل، براساس تجزیه کل (مقوله) پیچیده، به واحدها استوار است. اصطلاح "واحد"، برخلاف اصطلاح "عنصر"، به فرآوردی از تحلیل گفته می‌شود که تمامی مشخصات بنیادی کل را دارا باشد. واحد، بخش ضروری و کاهش‌ناپذیر کل است. نکته اصلی در تبیین مشخصات آب، در بررسی فرمول شیمیایی آن نیست، بلکه در بررسی مولکول‌ها و حرکت‌های مولکولی آن است؛ درست به همان معنا که یاخته زنده، واحد واقعی تحلیل زیست‌شناختی است، چراکه مشخصات اصلی حیات را که ذاتی اورگانسیم زنده است، در خود داراست.

روان‌شناسی‌ای که درصدد بررسی کل پیچیده است، باید از این روش استفاده نماید. باید تجزیه کل به واحدها را جانشین تجزیه کل به عناصر کند. روان‌شناسی باید آن واحدهایی را شناسایی نماید که در آنها مشخصات کل وجود دارند، اگرچه ممکن است این مشخصات، به شکل دیگری خود را نشان دهند. روان‌شناسی با استفاده از این شیوه تحلیل، باید تلاش کند که مسائل عینی و مشخصی را که در مقابل ما قرار دارند، حل نماید.

اما آن واحدی که دارای مشخصات بنیادی پدیده یک‌پارچه تفکر کلامی است و نمی‌تواند فراتر از آن تجزیه شود، کدام است؟ به نظر ما چنین واحدی را می‌توان در وجه درونی کلمه یعنی در معنای آن باز یافت. درباره این جنبه از کلمه، تحقیقات بسیار اندکی صورت گرفته است. در اکثر پژوهش‌ها معنای کلمه با مجموعه‌ای از پدیده‌هایی که شامل همه بازنمایی‌های آگاهانه یا کنش‌های اندیشه هستند، مخلوط شده است. همسویی بسیار نزدیکی بین این فرآیند و فرآیندی که در آن صدا، جدا از معنای خود، با مجموعه‌ای از پدیده‌های صدا در طبیعت مخلوط می‌شود، وجود دارد. بنابراین، همان‌گونه که روان‌شناسی معاصر، چیزی درباره مشخصات صدا که ویژه آواهای گفتاری در انسان باشد، عرضه نمی‌کند، در مورد معنای کلامی هم جز آن‌چه درباره کلیه صور اندیشه و بازنمایی کاربرد دارد، برای ارایه ندارد.

این امر همان‌طور که درباره روان‌شناسی همخوانی گرا (تداعی گرا) صدق می‌کند، درباره روان‌شناسی ساختاری جدید نیز صادق است.^۴ ما فقط جنبه بیرونی کلمه، جنبه‌ای را که بلافاصله با آن روبه‌رو می‌شویم، بازشناخته‌ایم. جنبه درونی، یعنی معنای آن ناپژوهیده و ناشناخته باقی مانده است، مانند آن طرف گره ماه. در صورتی که نیروی لازم برای حل مسئله ارتباط بین تفکر و گفتار، در این جنبه درونی نهفته است. گره پدیده‌ای که ما آن را تفکر کلامی می‌نامیم، در معنای کلمه بسته می‌شود.

برای توضیح این نکته، بحث نظری کوتاهی درباره ماهیت روان‌شناختی معنای کلمه ضرورت دارد. نه روان‌شناسی همخوانی گرا و نه روان‌شناسی ساختارگرا هیچ‌کدام نمی‌توانند دیدگاه اقناع‌کننده‌ای از ماهیت معنای کلمه فراهم بیاورند. آن‌گونه که بررسی‌های تجربی و تحلیل‌های نظری خود ما نشان می‌دهند،

درون‌مایه معنای کلمه - ماهیت درونی که به آن هویت می‌بخشد - چیزی نبوده که روان‌شناسان به‌طور سنتی به آن پرداخته باشند.

کلمه، به یک شیء تنها اطلاق نمی‌شود، بلکه به کل گروه یا دسته یا طبقه‌ای از اشیا اطلاق می‌شود. بنابراین، در هر کلمه‌ای تعمیمی نهفته است. از نقطه نظر روان‌شناختی، معنای کلمه، پیش از همه و در درجه نخست، یک تعمیم است. به سادگی می‌توان دریافت که تعمیم یک کنش کلامی اندیشه است. چه گونگی انعکاس واقعیت در آن، از بیخ‌وبین، با احساس و ادراک بی‌واسطه، فرق می‌کند [واقعیت در آن، به طرز کاملاً متفاوت از احساس و ادراک، منعکس می‌شود].

گفته شده است که جهش دیالکتیکی^[۴] صرفاً گذار از ماده فاقد احساس، به ماده دارای احساس نیست، بلکه گذار از احساس به اندیشه نیز هست. این بدان معناست که انعکاس واقعیت در آگاهی، در فرآیند تفکر به شیوه‌ای کیفی متفاوت از انعکاس واقعیت در احساس بی‌واسطه صورت می‌گیرد. این تفاوت کیفی، در درجه نخست، کارکردی [تابعی] از انعکاس تعمیم‌یافته واقعیت است. بنابراین، تعمیم در معنای کلمه، کنش تفکر به معنای واقعی کلمه است. اما در عین حال، معنا جزء جدایی‌ناپذیر کلمه است، و نه تنها به حوزه اندیشه، بلکه به حوزه گفتار نیز تعلق دارد. کلمه بدون معنا کلمه نیست، بلکه صدایی خالی است. کلمه‌ای بدون معنا، دیگر، به حوزه گفتار تعلق ندارد. آن چه را که قبلاً درباره عناصر جداگشته کلمه گفتیم، نمی‌توان درباره معنای کلمه صادق دانست. آیا معنای کلمه، گفتار است یا اندیشه؟ [باید گفت] در آن واحد، هر دو؛ معنای کلمه، واحد تفکر کلامی است. بدین ترتیب، شکی باقی نمی‌ماند که روش ما باید تحلیل معنایی باشد. روش ما باید بر تحلیل جنبه معنایی گفتار استوار باشد. این روش باید روشی برای بررسی معنا باشد.

به دلایل منطقی می‌توان پیش‌بینی کرد که این روش، پاسخ‌هایی در برابر پرسش‌های مربوط به ارتباط بین تفکر و گفتار فراهم خواهد آورد، چراکه چنین ارتباطی در واحد تحلیل نیز وجود دارد. در بررسی کارکرد، ساختار و رشد و تحول این واحد، با یافته‌های زیادی روبه‌رو خواهیم شد که ارتباطی مستقیم با مسئله پیوند بین تفکر و گفتار، و ماهیت تفکر کلامی دارند.

روشی که ما قصد داریم در بررسی ارتباط بین تفکر و گفتار به کار بگیریم، تحلیل ترکیبی (سنتزی) کل پیچیده را امکان‌پذیر می‌سازد [این روش امتیازهای تجزیه و ترکیب را در هم ادغام می‌نماید و شرایط مطالعه‌ای فراخور کل‌های پیچیده را فراهم می‌آورد]. اما اهمیت این رویکرد با توجه به جنبه دیگری از مسئله، جنبه‌ای که در پژوهش‌های قبلی مورد غفلت قرار گرفته است، خود را نشان می‌دهد. این جنبه همان کارکرد آغازین و اولیه گفتار، یعنی کارکرد ارتباطی است. گفتار، وسیله تعامل اجتماعی، وسیله بیان و درک است. در شیوه تحلیلی که در آن، کل به عناصر خود تجزیه می‌شود، کارکرد ارتباطی گفتار از کارکرد عقلانی (فکری) آن جدا می‌گردد. البته، عموماً پذیرفته شده است که در گفتار، کارکرد تعامل اجتماعی و کارکرد تفکر در هم ادغام می‌شوند، اما این دو کارکرد، به‌عنوان دو کارکرد جدا از هم در نظر گرفته شده‌اند: دو کارکردی که به موازات هم، بدون آن که وابستگی متقابلی بین آن‌ها وجود داشته باشد،